



کانال از کتابدار بپرس
@ask_the_librarian

ec.nahad.ir



مرکز آموزش مجازی دانش گویان

مفهوم

شناسی

جنگ نرم

SOFTWAR





جلسه دوم

کیفیت هدف گذاری

حال می رویم سراغ پرسش دوم : در پرسش دوم مطرح کردیم که کیفیت هدف گذاری در جنگ نرم چگونه است؟

همانطور که بحث کردیم جنگ نرم یک پروژه تغییر است و جنگ سخت هم یک پروژه تغییر است هر دو یک پروژه تغییر است.

تفاوت کیفیت هدف گذاری در جنگ نرم با جنگ سخت چه چیزی است؟

در جنگ نرم وقتی ما آنرا به عنوان یک پروژه تغییر می دانیم تفاوت این است که در جنگ نرم این تغییر از درون است. مفهوم کلیدی دومی که ما داریم تغییر از درون است .

یعنی آن پروژه تغییر ، پروژه ای است که تغییرات را از درون تغییر ، کنترل می کند یعنی در این جامعه هدف ، باید یک اراده جمعی از درون آن جامعه شکل بگیرد برای تغییر، تغییر از درون باید سازماندهی بشود و عمل کند تا آن مناسبات ارزشمند و ساختار قدرتی که در جامعه وجود دارد را تغییر دهد.

بنابراین مفهوم مهم در کیفیت هدف گذاری تغییر در درون است. برعکس جنگ سخت که پروژه ای است که تغییر از بیرون است یعنی عامل مسلط اصلی عامل بیرونی است که این تغییرات را انجام می دهد. مثلا دولت عراق در زمان دولت صدام ساختار قدرت و مناسبات ارزشی آن بهم ریخت با تغییر از بیرون که تهاجم نظامی آمریکا بود. یا دولت طالبان با تغییر قدرتی که از بیرون انجام شد، مناسبات ارزشی و ساختار



قدرت آن فرو پاشید.

در تغییر از درون این تغییرات از درون آن جامعه انجام می شود یعنی اراده جمعی آن جامعه است که پای این تغییر می آید. تغییر از درون در معناهای قابل توجه اش به دو عنصر دو ویژگی یا دو وضعیت منتهی می شود :

۱ - براندازی کل ساختار یعنی فروپاشی کل ساختار اعم از شکل و محتوا و مناسبات حاکم

۲ - براندازی موجودیت معنوی در آن ساختار و مناسبات حاکم

در براندازی کل ساختار می گویند regime change (تغییر رژیم) و در موجودیت معنوی behavior change (تغییر رفتار) یعنی ظاهر و ساختارهای ظاهری ساختار قدرت و حکومت حضور دارد اما جهت گیری با محتواها به طور کلی یا محتواهایی از آن عقب نشینی شده است. این براندازی ساختاری ، براندازی تغییر رژیم یا regime change در شکل بیرونی اش صورتهایی پیدا می کند که آنرا متفاوت می کند براندازی کل ساختار به دو صورت انجام می شود با صورتهای کلی آن در شکل نهایی اش اینگونه است : ۱ - انقلاب ۲ - براندازی های بدون خشونت یا براندازی های نرم.

در انقلاب تغییرات از درون جامعه انجام می شود ؛ جامعه به سمت تغییرات می رود اما این تغییرات با خشونت مواجه است چون ساختار قدرت در برابر تغییر مقاومت می کند ، وقتی مقاومت کرد انقلابیون با آنها درگیر می شوند و خشونت انجام می شود.

در براندازی بدون خشونت جاهایی است که ساختار قدرت امکان یا علاقه به مقاومت ندارد ، بنابراین تغییرات بدون خشونت صورت می گیرد.

مثلا در تحولات منطقه ما شمال آفریقا یا خاورمیانه آنچه که در لیبی رخ داده تغییری بوده که با خشونت انجام شده بنابراین جنس آن جنس انقلاب است و تحولاتی که در تونس انجام شده تغییرات از درون است اما تغییرات بدون خشونت یا با کمترین میزان خشونت. در بحرین هنوز در معرض انقلاب نیستیم ، در مرحله جنبش های انقلابی هستیم چون هنوز نتایج انقلاب به شکل صلبی یا ایجابی شکل نگرفته است ، اما این



جنبش های انقلابی با خشونت روبرو است چون ساختار قدرت در برابر تغییر مقاومت از خود نشان می دهد. خود براندازی های بدون خشونت هم به دو شکل تقسیم می شود :

- ۱- براندازی های بدون خشونتی که با استفاده از ساختار انجام می شود یعنی از طریق خود ساختار قدرت و عناصری که در ساختار قدرت و حاکمیت هستند شروع می کنند به براندازی یا فروپاشی ساختار .
- ۲- بدون استفاده از ساختار

واسلاو هاول با تغییر و تحولاتی که در سال ۱۹۸۹ در چک اسلواکی سابق صورت می دهد از طریق اعتصابات ، از طریق نافرمانی های مدنی یا فلج کردن ساختار قدرت بدون اینکه در ساختار قدرت حضور داشته باشند ساختار قدرت را مجبور به تغییر می کند و یک دولت کمونیستی به یک دولت غیر کمونیستی تغییر پیدا می کند.

انقلاب های رنگی در جمهوری های استنقلال یافته شوروی از براندازی های بدون خشونت با استفاده از ساختار است. عناصری که مدیریت یا رهبری می کنند تغییرات را عناصر درون ساختار قدرت هستند. پس این بحث دوم ما، پرسش ما این بود که کیفیت هدف گذاری ؛ که مفهوم اصلی آن تغییرات از درون بود که بخش دوم آن هم که موجودیت معنوی یا تغییرات رفتار است تغییرات در شرایط اجتماعی ما است که این تغییرات اجتماعی موجب مطالبه یک خواسته در جامعه می شود که آن مطالبه و خواسته از میزان قدرت اجتماعی برخوردار است که ساختار قدرت را مجبور به تغییر در جهت می کند.

مثلا شعاری که در ماه رمضان سال ۸۸ در روز قدس داده می شد { نه غزه ، نه لبنان؛ جانم فدای ایران } بود که ایجاد یک فضای اجتماعی از درون جامعه برای تغییر رفتار در حکومت بود و موضع ضد اسرائیلی و حمایت از فلسطین به عنوان یک جهت گیری از انقلاب را مورد فشار خود قرار می دهد ، اگر ساختار قدرت در برابر این فشار ناتوان باشد در جهت گیری خودش در این موضوع تغییر ایجاد کند در خودش تغییر رفتار اما تغییر رفتار از درون صورت گرفته است.



فرآیند تغییر در جنگ نرم

پرسش سوم ما چه بود؟ فرآیند تغییر در جنگ نرم یا جامع شناسی جنگ نرم.

مهمترین اتفاقی که باید بایفتمند و اساس تغییر است تحولات ارزشی در یک جامعه است. در تعریف قبل گفتیم که کیفیت تغییر، کیفیت هدف گذاری، تغییر از درون است یعنی ما برای تغییر به یک اراده جمعی از درون آن جامعه نیاز داریم که جامعه خودش به طور خودجوش خواستار تغییر در مناسبات حاکم باشد. بنابراین آن چیزی که می تواند چنین اراده جمعی را بسازد تغییر در تحولات ارزشی در یک جامعه است. ارزش ها بخش های زیرساختی شخصیت و اندیشه یک فرد و جامعه است و اگر شما بخواهید در آن جامعه تغییرات بزرگ ایجاد کنید به ناچار باید طرح تغییرات شما تحولات ارزشی باشد.

چرا دنبال تحولات ارزشی هستیم؟

چرا می گوییم تحولات ارزشی منجر به شکل گیری آن اراده جمعی می شود؟

چون شما برای آن تغییر به دو عنصر با دو ویژگی اصلی نیاز دارید که بتوانید آن اراده جمعی را بسازد.

۱- نارضایتی عمیق، شما به یک نارضایتی عمیق نیاز دارید. نارضایتی عمیق یعنی چه؟

یعنی اینکه شرایط موجود با مناسبات موجود قابل تحمل نیست. نه اینکه فقط به آن شرایط اعتراض دارید. ممکن است بعضی وقت ها ما به شرایطی اعتراض داشته باشیم اما آن شرایط قابل تحمل هم باشد. نارضایتی عمیق یعنی شرایطی که آن وضعیت موجود به هیچ شکلی برای ما قابل تحمل نیست.

کی این نارضایتی عمیق بوجود می آید؟

زمانی که در آن جامعه تحولات ارزشی رخ داده باشد که زاویه دید و مبنای ارزیابی وضعیت کاملاً متفاوت شده باشد. با یک نگاه دیگری وضع موجود را ارزیابی می کند که نتواند هیچ چیز آن را از وضع موجود تحمل کند و بپذیرد. انقلاب ایران نتیجه تحولات ارزشی است. این تحولات ارزشی است که در جامعه ایران نسبت رژیم نارضایتی عمیق ایجاد می کند. که هرچه رژیم تلاش می کند ریفورم کند در وضع موجودش جامعه آن ریفورم را نمی پذیرد چون بخنبار که عضو جبهه ملی یعنی اپوزسیون سلطنت است نخست وزیر



می شود ، این یک ریفرم در ساختار قدرت است. اما او هم تحمل نمی شود چون سطح نارضابینی، نارضابینی عمیق است و نتیجه یک تحولات ارزشی است. امام در جامعه ایران تحولات ارزشی ایجاد کرد. چون انقلاب ایران تغییر ساختار قدرت پهلوی نبود بلکه بالاتر از این بود ، امام اساس سلطنت در ایران را تغییر داد، سلطنتی که سابقه دو هزار یا دوهزار و پانصد ساله دارد یعنی فقط پهلوی ها نرفتند، اساس سلطنت را تغییر داد. چگونه می شود در جامعه ایران که به لحاظ تاریخی هر فقط نگاه کرده شاه و پادشاه دیده مناسباتی بوجود بیاوریم که این جامعه شاه و سلطنت را نخواهد؛ بدون تحولات ارزشی صورت پذیر نیست. باید تحولات ارزشی رخ داده باشد تا این نارضابینی عمیق هر نوع ریفرم در آن وضعیت موجود را هم نپذیرد.

۲- دومین چیزی که شما می خواهید روحیه انقلابی گری یا به تعبیر دیگر قدرت ریسک پذیری در جامعه نیاز دارید تا در جامعه ای که می خواهید ساختار قدرت را تغییر بدهید یا مناسبات حاکم را عوض کنید آن مناسبات در برابر شما مقاومت میکنند ، و جامعه ای می تواند تغییرات را پیش ببرد که قدرت ریسک پذیری داشته باشد ، روحیه انقلابی داشته باشد ، و حاضر باشد هزینه های این تغییر و تحول را بپردازد. چه کسی حاضر است هزینه های تغییر و تحول را بپردازد ؟ کسی که دارای تحولات ارزشی است. اگر تحولات ارزشی نداشته باشد با اولین اخمی که ساختار قدرت بکند از موضعی که دارد کنار خواهد رفت. این تغییر قابل ادامه دادن نیست. بنابراین ما به تحولات ارزشی نیاز داریم.

تغییرات ارزشی

این تحولات ارزشی یک فرآیند دو مرحله ای است یعنی در دو گام انجام می شود :

۱- واگرایی از ارزش های خودی - ۲ همگرایی با ارزش های رقیب

فرآیندی که در تحولات ارزشی طی می شود واگرایی از ارزش های خودی است یعنی ارزش هایی که مورد قبول ما بود دیگر قبولشان نداریم دیگر مورد توجه ما نیست، علاقه مند به آنها نیستیم ، دوستشان نداریم در مرتبه های بالاتر از آنها متنفریم ، دیگر نمی خواهیم شان و شیفته و دلباخته ارزشی های رقیب هستیم.



اینجا تحولات ارزشی در جامعه ما رخ داده و اتفاق افتاده است.

مکانیزم این تغییرات ارزشی چیست ؟

چگونه می شود این واگرایی از ارزش های خودی و همگرایی با ارزش های رقیب را بوجود آورد ؟

یک مکانیزم ساده آن این است که شما بخواهید با تبلیغات با کار رسانه ای صرف ارزش ها را تبدیل به ضد ارزش کنید یا ضد ارزش ها را تبدیل به ارزش کنید. در مواردی هم جواب می دهد اما قابلیت کافی

را برای آن تحولات ارزشی که شما می خواهید ندارد . پس چکار باید انجام داد؟

شما در هر جامعه ای با یک سیستم ارزشی یا به تعبیر دیگر با یک نظامی از ارزش ها روبرو هستید. ارزش ها در عرض یکدیگر نیستند موقعیت برابر نسبت به یکدیگر ندارند. بعضی ارزش ها در سلسله مراتب نظام

ارزشی شما در جایگاه بالایی هستند و بعضی ارزش ها، ارزش های ضعیفتر نسبت به آنها هستند.

بنابراین ارزش ها را به لحاظ اجتماعی می توانیم به دو بخش تقسیم کنیم :

۱- ارزشهای مادر یا ارزش های فرادستی - ۲ ارزش های نوع دوم یا ثانویه

ارزش های مادر آن ارزش هایی هستند که بنیاد مناسبات ارزشی بر آنها استوار است، ساختارهای اجتماعی ترجمه آن ارزش بنیادی هستند. سایر ارزش ها، ارزش های نوع دوم تعریفشان را در سایه آن ارزش بنیادی یا ارزش مادر می گیرند.

ارزش های ثانویه تا جایی میدان تاخت و تاز دارند که متعرض ارزش مادر یا ارزش فرادستی نشوند. ارزش فرادستی اینگونه است.

مثلا جامعه سرمایه داری غرب، جامعه ای است که ارزش مادرش یک جامعه آزادی بنیاد است، حال با هر تعریفی که دارند ، تعریف مادی یا هر چیز دیگر ؛ یک جامعه آزادی بنیاد هستند یعنی ارزش های فرادستی آن جامعه ارزش آزادی است . بنابراین وقتی این آزادی می آید در عرصه سیاست تبدیل به انتخابات دموکراسی ، حق رای ، حق شهروندی ، حق انتقاد ، حق اظهار نظر و از قبیل اینها ، وقتی می آید در حوزه اقتصاد تبدیل به بازار آزاد می شود و وقتی می آید در حوزه فکر و فرهنگ و معرفت تبدیل به پولورالیسم



تکثر، نسبیّت می شود. یعنی بنیاد است که دا ئما " ترجمه می شود. ارزش های نوع دوم مثلا عدالت در اینجا ارزش نوع دوم است، یعنی عدالت با آزادی تعریف می شود، تا جایی میدان حضور و بروز دارد که محل آزادی نیست. بنابراین دولت ها در مناسبات اقتصادی در نگاه کلاسیک لیبرال حق دخالت ندارند چون آزادی را با دخالتشان محدود می کنند. دولت ها در جوامع سرمایه داری دولتهای حداقل و کوچک هستند برای اینکه دیگران بتوانند از حداکثر آزادی خود استفاده کنند، دولت مانع و محدودیتی برای آنها بوجود نیاورد یعنی ساختار قدرت تحت تاثیر ارزش های بنیادی است، چون آزادی مبنای ارزش ها است دولت، دولت حداقل است. برای اینکه محدودیتی برای استفاده از آزادی ها بوجود نیاید. حال اگر ما در مکانیزم نظام ارزشی غربی آزادی را برداریم و یک ارزش دیگری را بگذاریم یعنی با آزادی مخالفتی نکنیم بلکه جای آزادی را عوض کنیم، ارزش آزادی را ارزش نوع دوم کنیم و ارزش دیگری مثلا عدالت را بگذاریم ارزش بنیادی، با این کار کل مناسبات این جامعه اعم از روابط، مناسبات، نظام ارزشی آن جامعه تغییر پیدا می کند.

نمونه دیگری از اندیشه مدرن داریم با همان مبنای مدرن مثلا مارکسیسم و کمونیسم، آنها عدالت را با تلقی و تعریفی که خودشان دارند بنیاد قرار داده اند. وقتی آنها بنیاد قرار دادند؛ دیدید که آزادی موضوعیتش را از دست داد و ساختار قدرت به شکل دیگری صورت گرفت، روابط به شکل دیگری صورت گرفت، حقوق و تکالیف به شکل دیگری تعریف شد و جایگاه ها متفاوت شد.

پس اگر ما بخواهیم در جامعه ای تحولات ارزشی انجام دهیم ما باید در آن سلسله مراتب و نظام ارزشی آن جامعه تغییر ایجاد کنیم. تغییر باید در آن سلسله مراتب ارزشی آن جامعه رخ دهد. ارزش مادر در آن جامعه باید جابجا شود. چون اگر ارزش مادر را جابجا کردید به هدفنان یعنی تحولات ارزشی تان رسیده اید.